

مذهب شیخ صفی‌الدین اردبیلی

اصغر حیدری*

چکیده

آشنایی با زوایای زندگی شیخ صفی‌الدین اردبیلی، جد اعلای پشاهان صفوی، هنوز نیازمند تحقیقات علمی و تاریخی است؛ به‌ویژه در دو بعد مذهب شیخ و سیادت او بحث‌ها و تحلیل‌های متعدد و گاه متضادی ارائه شده است. این دو موضوع گاه پژوهشگرانی را به دشمنی عجیب با شیخ و صفویان کشانیده، و گاه آنان را به اعتقاد به مراتب بلند انسانی درباره شیخ صفی‌الدین واداشته است. این نکته که شیخ پیرو مذهب تسنن بوده است یا تشیع، در مطالعه سلسله پادشاهی صفویه اهمیتی خاص می‌یابد؛ زیرا آنان به مذهب شیعه دوازده‌امامی در ایران رسمیت بخشیدند. این مقاله می‌کوشد پاسخی مبتنی بر پژوهشی علمی - تاریخی و با تکیه بر اسناد و یافته‌های گذشته‌نگاری به دست دهد. کلید واژه‌ها: شیخ صفی‌الدین، صفویان، مذهب تشیع، سادات، امام موسی کاظم علیه السلام

جد بزرگ پادشاهان صفوی شیخ صفی الدین اردبیلی (۶۵۰-۷۳۵ ق مدفون در اردبیل)، یکی از مشایخ صوفیه در زمان ایلخانان مغول بود. در کتاب معروف سلسله‌النسب صفویه، نوشته شیخ حسین از نوادگان شیخ زاهد گیلانی (پیر و استاد شیخ صفی و نیز پدرزن او) درباره نسب شیخ صفی چنین آمده است:

حضرت شیخ شیخ صفی الدین ابوالفتح اسحاق بن امین الدین جبرئیل بن قطب الدین بن صالح بن محمد الحافظ بن عوض بن فیروز شاه زرین کلاه بن محمد بن شرفشاه بن محمد بن حسن بن سید محمد بن ابراهیم بن سید جعفر بن سید محمد بن سید اسماعیل بن سید محمد بن سید احمد اعرابی بن سید قاسم بن سید ابوالقاسم حمزه بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن امام زین العابدین بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام^۱

درباره تاریخ زندگی پدران و اجداد شیخ صفی الدین اردبیلی، در کتاب سلسله‌النسب صفویه، اخبار کوتاهی هست که بازگو می‌شود:

فیروزشاه زرین کلاه حکومت ولایت اردبیل و توابع آن بر وی مقرر گردید، و فیروزشاه مرد متمول و صاحب ثروت و مکنت بود و به سبب کثرت مواشی خود و حواشی که داشت...، فرزند وی، «عوض»، به دیه اسفرنجان رحلت کرد که از دیهات اردبیل است. پسر وی، محمد، در هفت سالگی مفقود شد... . بعد از هفت سال ناگاه محمد را دیدند بر در خانه ایستاده و جامه عنبی پوشیده، دستار سفید بر کلاه بسته و مصحف کلام الله حمایل گردن کرده... . بعد از آن، در تقوا و تدین و ورع و تشرع غایت کمال داشت... . بعد از او فرزند وی، صلاح الدین رشید، طریقه دهقنت و زراعت پیش گرفت و به کسب ید مشغول بود و از جمال و حسن ظاهری بهره وافی داشت و اقامت در دیه کلخوران داشت که مولد شیخ [صفی الدین] است. بعد از وی فرزند او، قطب الدین ابوباقی، در کلخوران می‌بود تا هجوم لشکر گرجی و استیلای ایشان بر اردبیل شد... . گرجیانش بگرفتند و شمشیر به گردنش زدند...؛ اما قطب الدین باقی ماند تا مدت ولادت و طفولیت شیخ [صفی الدین...]; بعد از او فرزندش، امین الدین جبرئیل، مردی بود متدین، متشرع، متورع... . پیوسته به زراعت مشغول می‌بود و از تمولی حظ وافر داشت و دست سخای عالی داشت. وی از دیه باروق اردبیل دختر مستوره خدر عصمت «دولتی» نام، که دولتی تمام داشت، بخواست او مستوره‌ای بود عابده، زاهده، متقیه که حضرت شیخ از آن به وجود آمد.^۲

مقام و موقعیت شیخ صفی الدین

حمدالله مستوفی قزوینی (متوفای ۷۵۰ق) که دوران حیات شیخ صفی را دریافته بود، درباره وی می‌نویسد:

شیخ صفی‌الدین اردبیلی در قید حیات است و مردی صاحب وقت و قبولی عظیم دارد و به برکت آنکه مغول را با او ارادتی تمام است، بسیاری از آن قوم را از ایذاء [اذیت و آزار] به مردم رسانیدن باز می‌دارد، و این کاری عظیم است.^۳

پادشاهانی چون غازان خان مغول، سلطان ابوسعید ایلخان و همسرش بغداد خاتون، امیرحسین و پسرش امیرحسن جلایری و وزیر بزرگ خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی و دیگر درباریان متنفذ، از ارادتمندان شیخ صفی بوده‌اند و به حضور وی می‌رسیده‌اند.^۴

وزیر بزرگ غازان خان مغول، رشیدالدین فضل‌الله همدانی، به دعاها و شفاعات شیخ صفی‌الدین توجه خاصی داشته است. وی در مکتوبی خدمت شیخ صفی‌الدین، او را «طوطی شکرستان براعت، بلبل بوستان فصاحت، سالک مسالک تحقیق، مالک ممالک توفیق، بانی مبانی ایوان جلال، کاشف اسرار قرآن، خلاصه نوع انسان، قطب فلک ولایت، مهر سپهر هدایت، حامی بیضه دین و حارس ملک یقین» خوانده است.^۵

دوازده پسر خواجه رشیدالدین حاکم بخش‌هایی از امپراتوری ایلخانی بودند.^۶ او در نامه‌ای خطاب به پسرش امیراحمد، حاکم اردبیل، پس از سفارش به رعایت حال مردم شهر، چنین می‌نویسد:

نوعی‌سازی [نوعی رفتار کنی] که جناب قطب فلک حقیقت، سیاح بحار شریعت، مساح مضممار طریقت، شیخ‌الاسلام و المسلمین، برهان‌الواصلین، قدوة صفة صفا، شیخ صفی‌الملة والدین از تو راضی و شاکر باشد...^۷

مورخان شیخ صفی را صاحب اوصاف نیکویی چون زهد، تقوا، شجاعت، مال‌اندوز، مجاهدت و اتکا به نفس دانسته‌اند.^۸

شیخ با بزرگان بسیاری ملاقات و گفت‌وگو کرده بود. سفر او به شیراز و دیدار و گفت‌وگویش با شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی خواندنی است و نکته‌های تاریخی جالبی است. وی که در ظاهر برای دیدن برادرش صلاح‌الدین رشید - که در شیراز مال و جاه تمام داشت - و در واقع برای یافتن مرشد و استادی کامل به آن شهر رفته بود، چند بار در محضر شیخ سعدی حاضر شد. در کتاب *صفوة الصفا* در این باره چنین آمده است: «شیخ گاه‌گاهی به حضور سعدی شیرازی شاعر رفتی و فرمود: سعدی را مردی ملول‌طبع یافتم که اگر کسی سادگی روی و صباحت^۹ [منظر] داشتی، مجال صحبت دادی، و اگر نه، نه».^{۱۰}

چون شیخ تصمیم به بازگشت به اردبیل گرفت:

گفت که به تودیع سعدی رفتن پسندیده باشد که معرفتی شده است [آشنایی با او یافته‌ایم].

پس به سبب وداع به حضور سعدی رفت. سعدی به اصحاب خود گفت: درویشان، این پیر بر جناح [قصد] سفر است، از تبری لابد باشد. هریکی از پای پوش [کفش] و کپسک^{۱۱} و آنچه از لوازم راه باشد چیزی ایثار می کردند. شیخ چون خبر یافت، روی از آن بتافت و دست رد به روی قبول آن بازنهاد. سعدی چون این حال دید، گفت: «ای پیر، چون امثال این چیزها قبول نکردی، دیوان اشعار خود مکمل به خط خود نوشته‌ام. قبول کن». شیخ گفت: «من چندان از دیوان خدا دارم که پروای دیوان تو ندارم و با این دیوان به خدا نتوان رسید». سعدی چون این بشنید، قدری طیرگی [خشم] خاطر تیره گردانید و ساعتی سر فرو زد [سر پایین انداخت]. بعد از ساعتی سر برآورد و دست‌ها بر سر می‌زد و می‌گفت: چندان از دیوان خدا دارم که پروای دیوان تو ندارم، و مکرر می‌کرد و دست بر سر می‌زد.^{۱۲}

شیخ صفی ۸۵ سال عمر کرد. نخستین ۲۵ سال دوران زندگی اش در کودکی و جوانی و در طلب مرشد و مراد گذشت. همچنین ۳۵ سال آن در مریدی و شاگردی شیخ زاهد گیلانی سپری شد و ۳۵ سال آخر عمر بر مسند ارشاد و تربیت عرفان و طریقت صوفیانه نشست. در اواخر عمر به سفر حج رفت. در اول محرم سال ۷۳۵ ق از سفر حج به اردبیل بازگشت و بیمار شد. دوازده روز را در نقاهت گذرانید و ظهر روز دوشنبه ۱۲ محرم جان به جان‌آفرین تسلیم کرد. در حال نقاهت نیز در فکر مردم بود و دعا می‌کرد: «خداوندا، وفات من به وقتی کن که هوا خوش باشد تا مردم را زحمت نفس نباشد».^{۱۳} پیکرش را روز سه‌شنبه ۱۳ محرم سال ۷۳۵ در خانه‌اش، که خانقاهش نیز بود، دفن کردند که امروز به بقعه شیخ صفی‌الدین اردبیلی معروف است. گفتنی است که صندوق بسیار زیبای روی مزار شیخ صفی‌الدین در تبریز ساخته شد.^{۱۴}

صوفیه و قزلباش

صوفیه به پیروان طریقه تصوف گفته می‌شود که از طریق ریاضت و تعبد، طالب راه یافتن به حق و حقیقت‌اند. آنها از اواخر قرن دوم هجری در اسلام پیدا شدند و به سبب شیوه تفکر، لباس، خوراک، عبادت و ریاضت مخصوص بدین نام معروف گشتند. درباره علت خواندن صوفیان بدین نام، گروهی گفته‌اند: تصوف منسوب به اهل صفة است که جماعتی از فقیران مسلمان صدر اسلام بودند و در صفة مسجد پیغمبر سکونت داشتند و از صدقات روزی می‌خوردند... جمعی برآنند که صوفی به صوف (پشم) منسوب است، از آن جهت که اینان پشمینه پوش‌اند. بهترین فرض این است که صوفی را

واژه‌ای عربی و مشتق از صوف بدانیم. بدان سبب که زاهدان و مرتاضان قرن‌های اول اسلام لباس پشمین خشنی می‌پوشیدند، و معنای واژه «تصوف» را پشمینه‌پوشیدن بدانیم. در عهد صفویه، تصوف وارد مرحله‌ جدیدی شده است. در قرن نهم هجری، یکی از مشایخ صفویه، یعنی شیخ‌جنید، جد شاه‌اسماعیل، که معاصر با امیر جهان‌شاه ترکمان قراقویونلو بود، خواست که از گروه صوفیان و مریدان خود برای تحصیل قدرت استفاده کند و سلطنت صوری را با نفوذ معنوی همراه سازد. بدین‌منظور صوفیان را به جهاد با کفار تحریص کرد و خود را سلطان‌جنید خواند. از این تاریخ، صوفیان صوف‌پوش به لباس رزم درآمدند و چندی نگذشت که شیخ‌جنید با ده‌هزار تن صوفی به عزم جهاد با عیسویان حرکت کرد و از رود ارس گذشت؛ ولی در جنگ کشته شد. پسر او سلطان‌حیدر دنبال کار پدر را گرفت و او نیز جان باخت. وی برای آنکه صوفیان و مریدان صفوی را از دیگران ممتاز و مشخص گرداند، طاقیه‌ ترکمانی را از سر ایشان برداشت و به تاج سرخ دوازده ترک مبدل کرد و به همین سبب آنان را از این تاریخ «قزلباش» نامیدند. در آغاز کار شاه‌اسماعیل، مریدان و متابعان او را تا مدتی همچنان صوفی می‌خواندند. به همین سبب، در کشورهای اروپا، پادشاه صفوی را هم که آوازه شهرتش بدان ممالک رسیده بود، صوفی بزرگ می‌نامیدند. سپس عنوان صوفی و قزلباش با یکدیگر مترادف گشت. صوفیان از دیگر طوایف قزلباش به شاه نزدیک‌تر، و نسبت بدو فداکارتر بودند. رئیس تمام صوفیان *خليفة‌الخلافا* لقب داشت و این مقام یکی از مقامات بزرگ بود. شاه‌عباس پس از چندی صوفیان را از نظر انداخت و مشاغل مهمی را که در دست داشتند از آنان گرفت...^{۱۵}

مذهب شیخ‌صافی‌الدین از دیدگاه مورخان

در بررسی تاریخ زندگانی شیخ‌صافی، در دو مطلب مناقشه شده است: مذهب و سیادت او. از دیدگاه برخی مورخان، شیخ‌صافی سید و از اولاد امام موسی کاظم علیه‌السلام بوده است.^{۱۶} نسب‌نامه رسمی صوفیان مؤید این انتساب است.^{۱۷} برخی مورخان ایرانی^{۱۸} و خارجی^{۱۹} تشیع و سیادت شیخ‌صافی‌الدین را خلاف واقع دانسته، در این‌باره بیشتر آنان به نوشته‌های احمد کسروی استناد کرده‌اند که در کتاب شیخ‌صافی و تبارش می‌نویسد: «شیخ‌صافی یک سنی شافعی‌مذهب بود و اعتقالبش تشیع پذیرفته‌اند».^{۲۰}

نویسندگان مادی مذهب شوروی سابق^{۲۱} و جی. ریپکا (از نویسندگان تاریخ ایران کمبریج)^{۲۲} نیز شیخ صفی را سنی مذهب دانسته‌اند. لمبتون،^{۲۳} لارنس لاکهارت،^{۲۴} کامل مصطفی الشیبی^{۲۵} و پطروشفسکی^{۲۶} نیز شیخ صفی را فردی غیرشیعه (سنی) معرفی کرده‌اند. متأسفانه این نویسندگان بیشتر در بیان ادعای خود درباره مذهب شیخ صفی سندی ارائه نمی‌کنند و گاه نیز به تحقیقات کسروی اشاره می‌کنند. اما برخی دچار پریشان‌گویی‌های عجیبی شده‌اند. مثلاً دکتر جین گارثویت، که استاد پژوهشگر تاریخ ایران در کالج دارتموث انگلستان است، می‌نویسد: «در شرح حال شیخ صفی، در تذکرة الاولیاء، که تقریباً در عصر وی نوشته شده، مذهب وی را سنی ذکر کرده است».^{۲۷}

این در صورتی است که در کتاب معروف تذکرة الاولیاء، نوشته عطار نیشابوری، نامی از شیخ صفی‌الدین اردبیلی دیده نمی‌شود؛ زیرا طبق نوشته مصحح کتاب تذکرة الاولیاء (نیکلسون)، مرگ عطار در یکی از سال‌های ۵۸۹، ۵۹۷، ۶۱۹، ۶۲۷ و ۶۳۲ روی داده،^{۲۸} و شیخ صفی در سال ۶۵۰ متولد شده است.^{۲۹}

مورخ دیگری به نام رویمر، استاد دانشگاه فریبرگ، می‌نویسد:

در اینکه شیخ صفی یک نفر سنی بود نمی‌توان تردید کرد؛ اما درباره کیفیت اعتقادات او هم نمی‌توان به درستی داوری کرد؛ چون عقاید جهانی که او در آن می‌زیست همخوانی کامل با اعتقادات اهل تسنن نداشت. شیخ صفی شافعی مذهب بود؛ یعنی مذهبی که مناسبات و تشابهات تنگاتنگی با مذهب شیعه داشت و شیعیانی که وانمود به تسنن می‌کردند، این مذهب را می‌پذیرفتند.^{۳۰}

نقد دیدگاه کسروی

بیشتر مخالفان تشیع شیخ صفی‌الدین به نوشته‌های کسروی استناد می‌کنند. بنابراین، لازم است ابتدا به صورت کوتاه عقاید وی را درباره مذهب تشیع بررسی کنیم.

کسروی یکی از مورخان پرکار معاصر ایران است.^{۳۱} دو کتاب وی تاریخ مشروطه و تاریخ هیجده ساله آذربایجان، از منابع اصلی دوره مشروطیت است. کسروی در ادامه تحقیقات خود تاریخ تشیع را نیز بررسی کرد و متأسفانه ضدیت شدیدی با این مذهب نشان داد. او ادعای برانگیختگی - به زعم خودش نبوت! - جهت پاک‌کردن دین نمود. عاقبت کارش به سوزاندن کتاب‌های دعا و مفاتیح الجنان، که مملو از آیات قرآنی بودند، رسید. وی و پیروانش دیوان شاعران بزرگ ایران را در مقابل چشم مردم روی هم

می‌ریختند و آتش می‌زدند. کسروی در کتاب دیگرش، *پیرامون ادبیات*، به طعن و لعن فرزانه‌گانی مانند مولوی، سعدی، فردوسی و حافظ پرداخت و از سوزاندن دیوان اشعار آنان چنین دفاع کرد: «ما می‌خواهیم شعرهایی که از گذشتگان بازمانده از میان برده شوند؛ به ویژه شعرهایی که از سعدی، حافظ، خیام، مولوی و مانند اینها بازمانده که باید به یکبار نابود شوند!»^{۳۲}

وی در کتاب شیعیگری ضدیت عجیب و سخیفی با مذهب تشیع نشان داده است که اهل فضل و مطالعه از آن آگاه‌اند و به طرح آن نیازی نیست.

علمای بزرگ بارها از او خواستند که مباحثه و مناظره‌ی حضوری را بپذیرد تا به ادعاها و ایراداتش پاسخ گوید.^{۳۳} وی نپذیرفت و به انتشار عقاید نادرست خویش ادامه داد. سرانجام در ۲۰ اسفند ۱۳۲۴ به هنگام بازجویی در کاخ دادگستری تهران، به اتهام نشر عقاید ضد‌مذهبی، به دست برادران امامی (عضو گروه فداییان اسلام) کشته شد.

بنابراین، به جرئت می‌توان گفت که با وجود ضدیت و دشمنی شدیدی که کسروی با مکتب تشیع داشت، نمی‌توان نظریات وی را در ردّ تشیع شیخ‌صافی‌خالی از غرض دانست؛ زیرا اعقاب شیخ به تشیع در ایران رسمیت داده‌اند.

کتاب صفوة الصفا و تشیع شیخ‌صافی

قدیمی‌ترین منبع درباره‌ی زندگی شیخ‌صافی‌الدین کتابی است که درویش توکل‌بن اسماعیل، معروف به ابن‌بزّاز، از مریدان شیخ‌صدرالدین (پسر شیخ‌صافی)، با عنوان *صفوة الصفا* نوشته (پایان نگارش: سال ۷۵۹ق) و دربردارنده‌ی شرح زندگی و کرامات و مقامات شیخ‌صافی‌الدین است. گویا نسخه‌های این کتاب پس از روی‌کارآمدن حکومت صفوی بازنویسی و تصحیح شده است. شخصی به نام ابوالفتح حسینی به دستور شاه‌تهماسب اول (حکومت: ۹۳۰-۹۸۴ق) اقدام به بازنویسی متن *صفوة الصفا* کرده و در آغاز کتاب می‌نویسد: «از طرف دربار عهده‌دار بازنویسی و تصحیح *صفوة الصفا* شدم».^{۳۴}

کسروی درباره‌ی این کتاب چنین می‌نویسد: «مریدان آن خاندان هر عبارت و یا حکایتی از کتاب ابن‌بزّاز را که اشاره بر غیرسیدبودن و غیرشیعه‌بودن شیخ‌صافی‌الدین داشته، عوض کرده‌اند و یا کلاً آنها را از بین برده‌اند. آنها حکایات و عباراتی بدان افزوده‌اند که با عقیده و مرام خودشان جور درمی‌آید».^{۳۵}

این عقیده کسروی چندان مورد پذیرش مورخان و نسخه‌شناسان نیست. آقای ریو با بررسی نسخه خطی *صفوة الصفا*، موجود در موزه بریتانیا می‌نویسد:

شواهد درونی کتاب نشان می‌دهد که *صفوة الصفا* همزمان با شیخ‌صافی‌الدین نوشته شده، و به نظر می‌رسد که اضافات بازنویس‌کننده آن در مقدمه و خاتمه بوده است. مقدمه حاوی پیشگویی‌هایی درباره ظهور شیخ‌صافی، و خاتمه شامل گزارشی از اعقاب وی تا شاه تهماسب می‌باشد.^{۳۶}

مصحح فاضل کتاب *صفوة الصفا*، آقای طباطبایی مجد، جهت به دست‌دادن متنی پذیرفتنی از کتاب، به نسخه‌های شناخته شده از آنکه در کتابخانه‌های معتبر و موزه‌ها نگهداری می‌شود رجوع کرده، و متن آنها را با هم تطبیق داده، و به نتایجی بسیار خواندنی رسیده است. این نسخه‌ها عبارت‌اند از:

- نسخه کتابخانه یا صوفیه ترکیه، تاریخ تحریر در ۱۸ جمادی‌الاول ۸۹۶. (در این هنگام شاه‌اسماعیل چهارساله بود)؛

- نسخه دیوان هند؛

- نسخه کتابخانه سالتیکوف شچدرین شهر لنینگراد که نویسنده و تاریخ نگارش آن معلوم نیست و در جریان جنگ‌های ایران و روسیه (زمان فتحعلی‌شاه قاجار) ژنرال پاسکویچ آن را از مقبره شیخ‌صافی‌الدین به روسیه برده است؛

- نسخه کتابخانه بانکی پور خدابخش، کاتب میرخلیل‌الجمالی، تاریخ تحریر در ۱۰۳۵ق.

- نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی، تاریخ تحریر در ۱۰۴۲ق.

- نسخه چاپ سنگی، کاتب میرزا احمدبن حاج‌کریم تبریزی، تاریخ تحریر در ۱۳۳۹ق.

- نسخه موزه بریتانیا، تصحیح میر ابوالفتح‌بن میر مختوم شریفی حسینی گرگانی؛

- نسخه خطی از کتاب‌های اهدایی مرحوم حاج‌حسین نخجوانی به کتابخانه ملی تبریز، تاریخ تحریر در ۹۵۰ق.

- نسخه خطی مربوط به کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز.

نتیجه کار پرزحمت مقابله و تطبیق این نه نسخه روشن شدن سه موضوع بود:

اول، ابوالفتح حسینی مقدمه‌ای بر کتاب، مبتنی بر صدور حکم از سوی شاه‌تهماسب

جهت تصحیح و تقییح متن اصلی *صفوة الصفا* افزوده است.

دوم، وی خاتمه‌ای نیز که دربردارنده شرح حال و کرامات اخلاف شیخ‌صافی تا

شاه‌اسماعیل اول بوده، بر کتاب اضافه کرده است.

سوم، حذف پاره‌ای از حکایات.

در مورد اول، محققان فقط با خواندن مقدمه و بدون مراجعه به متن کتاب، حکم کلی داده‌اند که ابوالفتح حسینی در همه کتاب دست برده، و مطالب را عوض کرده است. در صورتی که چنین نیست.

در مورد دوم، که با عنوان خاتمة‌الکتاب در متن ابوالفتح حسینی مشخص شده، موضوع روشن است. وی به جهت پاس‌داشت حرمت ولی‌نعمت خویش، پس از آوردن همه مطالب کتاب اصلی، مطالبی نیز با عنوان «در بیان احوال بعضی از فرزندان عالی‌شان حضرت شیخ و بعضی وقایع ایشان» در شرح کرامات شیخ‌صدر‌الدین، سلطان‌خواجه علی، سلطان‌جنید، سلطان‌حیدر و شاه‌اسماعیل آورده است. هدف اصلی ابوالفتح از تکمیل کتاب ابن‌بزاز این بوده که چون نتوانسته است بر خلاف ادعای خود یا نظر ولی‌نعمتش (شاه‌تهماسب) اصلاح و تغییر چندانی در متن اصلی کتاب به وجود آورد، مطالب اضافه‌شده را عذرخواه و حجاب توفیق نیافتن در تغییر و تصحیح متن اصلی سازد.

در مورد سوم، ظن غالب بر این بود که مضمون و محتوای حکایات حذف شده با مصالح شاه‌تهماسب مطابقت نداشت یا با جو سیاسی روز و مصلحت زمانه متناسب نبود. ولی پس از مقابله همه حکایات حذف شده این نتیجه به دست آمد که اصلاً چنین قصدی در کار نبوده است؛ زیرا محتوای این حکایات در نسخه ابوالفتح، هیچ ارتباطی به نسب و مذهب شیخ‌صافی‌الدین ندارد... همه اختلاف‌ها و تصرف‌های جزئی - که گاه فقط بیش از دو سه سطر می‌شدند - صرفاً ناشی از اختلاف سلیقه به نظر می‌رسند.^{۳۷}

تمام اختلافات نسخه‌های *صفوة‌الصففا* را مصحح کتاب در بخش جداگانه‌ای با عنوان اختلاف نسخ (در ۴۸ صفحه) تنظیم کرده است.^{۳۸} مطالعه دقیق این بخش نشان می‌دهد که حکایات حذف‌شده به دست ابوالفتح به مذهب و سیادت شیخ‌صافی ارتباطی نداشته است و این حقیقت ادعای کسانی را که می‌گویند ابوالفتح در متن *صفوة‌الصففا*، مواردی را که اشاره یا تصریح به پیروی شیخ از مذهب اهل سنت می‌کرد، حذف کرده و تغییر داده است^{۳۹} باطل می‌کند.

در *صفوة‌الصففا* آمده است که شیخ‌صافی هنگامی که می‌خواست از امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام ذکری به میان آورد، به صورت امیرالمؤمنین حسن و امیرالمؤمنین حسین از ایشان یاد می‌کرد.^{۴۰} بیان چنین القابی مختص شیعیان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است.

رابطه مشایخ و عارفان صوفی با مذهب تشیع

در قرن پنجم هجری، تصوف در سراسر عالم اسلام اشاعه یافته بود. تا این زمان، سلسله‌های تصوف به ظاهر در مذهب اهل تسنن طی طریق می‌نمودند. اما از آنجا که مشایخ بزرگ صوفی خاستگاه خود را داماد رسول خدا ﷺ یعنی علی علیه السلام می‌دانستند و دست‌کم آن امام را در مقام یکی از اقطاب اصلی تصوف قبول داشتند و در بزرگواری، تقوا و ریاضت‌های روحانی از آن حضرت درس می‌گرفتند، قرن پنجم شاهد بروز و ظهور خصایص شیعی در طریقت‌های صوفیانه بوده است. در رخنه و نفوذ روزافزون تشیع در تصوف ایرانی، مکتب کبرویه اهمیت خاصی داشت. شیخ نجم‌الدین کبری، خود پیر بزرگ صوفیه خوارزم بود و در سال ۶۱۸ ق در تهاجم مغول کشته شد. اگرچه او مذهب سنت داشت، به شیعه نیز تمایل می‌ورزید و مدایحی در مناقب علی علیه السلام و اهل بیت گفته بود. از پیروان او سعدالدین حمویه بود که گرایش‌های آشکار شیعی داشت. چنان‌که تعلیم می‌کرد اولیای امت اسلامی دوازده تن‌اند و دوازدهمی صاحب‌الزمان است که برای گسترش عدل و داد در سراسر جهان باز خواهد گشت.^{۴۱}

در قرن ششم هجری، برخی مشایخ بزرگ تصوف آشکارا به تبلیغ مذهب تشیع دوازده‌امامی پرداختند. یکی از آنان قطب‌الدین حیدر (متوفای ۶۱۸ ق) از عارفان و مشایخ بزرگ صوفی بود. در مورد وی می‌نویسند:

قطب‌الدین حیدر یا قطب‌الدین تونی موسوی، سیدی جلیل‌القدر و عارفی موحد بود که نسب شریفش به چندین واسطه به عبدالله بن موسی بن جعفر علیه السلام موصول، و سری پرشور داشت و سرسلسله فرقه حیدری از فرق عرفا و صوفیه می‌باشد، که آن فرقه به جهت انتساب او به همین اسم به حیدری شهرت یافته است. ولادت او در شهر تون، از بلاد خراسان بوده، و مدتی در تبریز اقامت گزید. مذهب تشیع اثنی‌عشری را ترویج کرد و جمع کثیری هم به مسلک وی درآمدند. او در سال ۶۱۸ قمری در تبریز وفات یافت.^{۴۲}

تعالیم و آموزه‌های مکتب کبرویه با گرایش‌های آشکار شیعی در نظام تفکری سلسله‌های بعدی تصوف نفوذ یافت. شیخ جمال‌الدین جبلی (متوفای ۶۵۱ ق) شاگرد و مرید شیخ نجم‌الدین کبری بود. همچنین شیخ زاهد گیلانی (متوفای ۷۰۰ ق)، شاگرد مبرز شیخ جمال‌الدین جبلی شمرده می‌شد و شیخ زاهد نیز استاد، پیر و پدرزن شیخ صفی‌الدین اردبیلی بود. به استناد حکایت‌های کتاب *قطور صفوة الصفا*، شیخ صفی بیشترین میزان

تأثیرپذیری را از استادش داشت و در موارد فراوانی علاقه و ارادت قلبی خود را به استاد بازگو کرده بود.

سیدحسین نصر، استاد اسلام‌شناس دانشگاه تمپل فیلادلفیا، دربارهٔ اتحاد تصوف با تشیع می‌نویسد:

ایران (در زمان صفویه) به ناگهان شیعه نشد. تشیع از سدهٔ هفتم هجری / سیزدهم میلادی به بعد توسط بعضی از طریق صوفیگری در ایران رواج یافت که ظاهراً سنی بودند؛ یعنی آنها به لحاظ مذهبی، وابسته به یکی از مذاهب سنی و اغلب شافعی بودند؛ لیکن این طریق سرسپردهٔ علی علیه السلام و حتی برخی از آنها ولایت ایشان را پذیرفته بودند... نقش و سهم تصوف در توسعهٔ تشیع و آماده‌سازی زمینه برای برقراری مذهب شیعه در ایران دورهٔ صفوی از اهم مسائلی است که ارتباط مستقیم با نقش سیاسی فعال طریقت صفوی و نقش و سهم مذهبی و معنوی طریقت‌های دیگر، همچون کبرویه و مخصوصاً نوربخشیه دارد که بیشتر از سایر طریقت‌ها در صدد ارتباط بین تسنن و تشیع برآمده‌اند. شیخ محمدبن عبدالله، ملقب به نوربخش (متوفای سال ۸۶۹ ق)، در ری تلاش کرد تا با تصوف، دو مذهب تسنن و تشیع را به هم نزدیک سازد. جانشینان او، پسرش قاسم فیض‌بخش و شاه‌بهاء‌الدین، این نهضت را در همین جهت ادامه دادند و سرانجام کاملاً به تشیع گراییدند... طریقت‌های تصوف، با گرایش‌های باطنی شیعی، ایران را از یک سرزمین سنی‌مذهب به یک مملکت کاملاً شیعی مذهب تبدیل کردند.^{۴۳}

در این میان، عقیدهٔ گروهی از صوفیه، موسوم به ذهبی‌ها، در زمینهٔ تشیع طریقت‌های صوفیانه، حتی پیش از به قدرت رسیدن صفویان خواندنی است. مورخان دانشگاه کمبریج در این باره می‌نویسند:

ذهبی‌ها، از خالص‌ترین طریقت‌های تصوف، مثل همهٔ طریقت‌های دیگر صوفیانهٔ شیعی، معتقدند که سلسلهٔ صوفیه حتی پیش از ظهور صفویان شیعی بودند؛ ولی به دلیل تقیه تشیع خود را کتمان می‌کردند. آنان مدعی‌اند که با ظهور صفویان ضرورت تقیه از میان برخاست، تا آنجا که طریقت‌ها توانستند علناً خود را در ایران شیعه بنامند.^{۴۴}

حمدالله مستوفی و شیخ‌صافی‌الدین

بیشتر نویسندگانی که به سنی‌بودن شیخ‌صافی‌الدین معتقدند، از جمله احمد کسروی، یک سطر نوشتهٔ حمدالله مستوفی قزوینی (متوفای ۷۵۰ ق) را شاهد آورده‌اند که در کتاب *نزهة القلوب* می‌نویسد: «مردم اردبیل اکثراً بر مذهب امام شافعی‌اند و مرید شیخ‌صافی‌الدین علیه‌الرحمه باشند».^{۴۵}

اما دیدگاه انتقادی به نوشته مستوفی مدعی آنان را ثابت نمی‌کند. توضیح اینکه:

۱. حمدالله مستوفی هم عصر شیخ صفی بود و در زمان غازان خان (حکومت: ۶۹۴-۷۰۳ق) و اولجایتو محمد خدابنده (حکومت: ۷۰۳-۷۱۶ق) مدتی حکومت شهرهای قزوین، ابهر، زنجان و طارم را بر عهده داشت. وی افزون بر حکومت، شغل دولتی مستوفیگری (آمارگیر، حسابرس درآمد و هزینه) نیز داشت. بنابراین، سفرهای متعددی به برخی شهرها مانند تبریز، اصفهان، شیراز و بغداد کرده، و به توضیح نواحی و شهرها در کتاب *نزهة القلوب* پرداخته است. اما این بدان معنا نیست که وی همه مکان‌های توصیف شده، از جمله شهرهای کوچک، را نیز دیده است. به یقین، اطلاعات کتاب‌های تاریخی و جغرافیایی، که پیش از مستوفی نوشته شده بودند، مورد استفاده او در کار نگارش *نزهة القلوب* قرار گرفته است. ادوارد براون در این باره می‌نویسد:

مستوفی تصریح می‌کند که برای نوشتن کتابش از منابعی استفاده کرده، و اطلاعات و مشاهدات خود را که در مسافرت‌هایش به دست آورده است بر اطلاعات منابع افزوده است. منابع مورد استفاده وی عبارت‌اند از: *صور الاقالیم ابوزید احمدبن سهل، التبیان احمدبن عبدالله، المسالک و الممالک ابن خرداد به، عجایب المخلوقات محمود قزوینی، آثار البلاد قزوینی، فارسنامه ابن بلخی، آثارالباقیه ابوریحان بیرونی، معجم البلدان یاقوت حموی، اخلاق ناصری نصیرالدین طوسی، تاریخ اصفهان عبدالرحمن اصفهانی و...*^{۴۶}

۲. مستوفی به یقین تبریز را دیده است؛ زیرا به تفصیل در شش صفحه از میوه‌ها، باغ‌ها، زلزله تبریز و دیگر چیزها سخن گفته است: «دور باروی [دیوار دور شهر] غازانی که به دستور غازان خان دور تبریز ساخته شده ۲۵ هزار گام است، و شهر شش دروازه دارد و...»^{۴۷}

اما مجموع نوشته وی درباره اردبیل به ده سطر هم نمی‌رسد:

اردبیل از اقلیم چهارم است. کیخسرو بن سیاوش کیانی ساخت. در پای کوه سیلان افتاده، و هوایش در غایت سردی است؛ چنانکه غله در آن سال که بدروند به تمام خرد [کوبیدن و جمع] نتوانند کرد و بعضی با سال دیگر بماند و آنجا خلاف [غیر از] غله حاصل دیگر نباشد. آبش از کوه سیلان جاری، و نیک گوارنده است و مردم آن آکول [پُرخور] باشند و اکثراً بر مذهب امام شافعی‌اند و مرید شیخ صفی‌الدین علیه‌الرحمه باشند. ولایتش صد پاره دیه و همه سردسیر است. دژ شیدان [نام قلعه‌ای است] که در مقابل بابک خرم‌دین بوده، در کوه اردبیل است به جانب جیلان [گیلان]. حقوق دیوانی اردبیل ۸۵ هزار دینار بر روی دفاتر است.^{۴۸}

۳. مستوفی کتاب تاریخ گزیده را به سال ۷۳۰ق در زمان حیات شیخ صفی نوشته، و با احترام فراوان از او چنین یاد کرده است: «شیخ صفی‌الدین اردبیلی در حیات است و مردی صاحب وقت و قبولی عظیم دارد و به برکت آنکه مغول را با او ارادتی تمام است، بسیاری از آن قوم را از ایذاء به مردم رسانیدن باز می‌دارد، و این کاری عظیم است».^{۴۹}

اما در هنگام نگارش *نزهة القلوب*، به سال ۷۴۰ق، شیخ صفی زنده نبوده، و مستوفی با عبارت علیه‌الرحمه از او یاد کرده است. منابع و مورخان درباره فراوانی شمار زوار مقبره شیخ صفی در اردبیل با یکدیگر متفق‌اند. حال پرسش این است که با وجود احترام بسیاری که مستوفی (در کتاب تاریخ گزیده) به شیخ صفی نشان داده، اگر واقعاً وی به اردبیل سفر کرده است، چرا هیچ ذکری از مقبره شیخ و زوار آن نمی‌کند؟! به یقین اگر این سفر صورت می‌گرفت، اطلاعات بیشتری از شهر اردبیل را در کتاب *نزهة القلوب* می‌دیدیم.

۴. مطلب آخر این نکته باریک است که مستوفی به روشنی مذهب شیخ صفی را بیان نمی‌کند و بیشتر اهالی اردبیل را شافعی می‌داند، نه همه را! مذهب شافعی مذهبی بود که شیعیان برای رهایی از زجر و عذاب، در دوره حاکمیت غیرشیعه، خود را بدان منتسب می‌کردند. مستوفی درباره مذهب اهالی تبریز می‌نویسد: «اکثر مردم تبریز سنی و شافعی مذهب‌اند و از مذاهب و ادیان دیگر در آن بی‌شمارند».^{۵۰}

به یقین، اردبیل هم شهری بود مانند تبریز، اما کوچک‌تر. بنابراین، از «مذاهب دیگر» (مانند شیعیان) هم حتماً در آن حضور داشتند.

بنابر مطالب گفته شده، می‌توان با قاطعیت گفت که نظر مستوفی درباره مذهب مردم اردبیل از راه مشاهده میدانی نبوده، و از شنیده‌های اوست. این امر دلیل دیگری است بر اینکه نمی‌توان نوشته او را درباره مذهب مردم اردبیل و در نتیجه، سنی دانستن شیخ صفی‌الدین سندی خدشه‌ناپذیر دانست.

اصل مذهب شیخ صفی‌الدین و لزوم رعایت تقیه

در *صفوة الصفا* چنین آمده است: «از شیخ صفی‌الدین پرسیدند شیخ را مذهب چیست؟ فرمود که ما مذهب ائمه داریم و ائمه را دوست داریم».^{۵۱}

به احتمال زیاد، این پاسخ را شیخ در شرایطی که تقیه جایی نداشت گفته است. میشل مزاولی بدون آوردن دلیل و برهان، منظور شیخ صفی را از «ائمه» بنیان‌گذاران مذاهب

چهارگانه اهل سنت، یعنی ابوحنیفه، شافعی، مالک و ابن حنبل دانسته است؛^{۵۲} اما آیا در مراتب تصوف و تشیع، منظور از ائمه امامان اثنی عشری نیستند؟!

در نسخه‌های *صفوة الصفا* موجود در آستان قدس رضوی، موزه بریتانیا، دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز و نیز نسخه مربوط به مرحوم نخجوانی، به صراحت از زبان شیخ صفی مذهب وی تشیع اهل بیت رسول خدا ﷺ بیان شده؛^{۵۳} اما در نسخه کتابخانه سالتیکوف و نسخه کتابخانه ایاصوفیه از زبان شیخ چنین آمده است: «ما مذهب صحابه داریم و هر چهار را دوست داریم و هر چهار را دعا کنیم».^{۵۴}

البته از شخص عارف و آگاهی چون شیخ صفی بعید به نظر می‌رسد که نداند مذهب سه صحابه، یعنی ابوبکر و عمر و عثمان، با مذهب امام علی ﷺ که تشیع بود، جمع‌شدنی نیست و اینها از هم مشخص و متمایزاند. بنابراین، ایراد چنین جمله‌ای از شیخ صفی پذیرفتنی نیست. اگر هم شیخ چنین گفته، به احتمال در جمع اشخاص غیرخودی و از راه تقیه بوده است.

در تاریخ ایران پس از اسلام، حکومت‌های غیرشیعی چنان خشونت و ظلمی به شیعیان روا می‌داشتند که آنان و بزرگانشان برای حفظ جان و مال و ناموس ناگزیر از تقیه می‌شدند. عالمان غیرشیعی فتوا می‌دادند که کشتن رافضیان اجر بهشت را دارد!^{۵۵}

در قزوین به دستور عامی متعصب و خشن رضی‌الدین احمد بن اسماعیل (متوفای ۵۹۰ق)، داغی که بر آن نام‌های ابوبکر و عمر کنده شده بود، ساختند و پیشانی بزرگان و عالمان شیعی را داغ کردند. داغ‌شده‌ها پس از تحمل این شکنجه وحشیانه، تا پایان عمر، به ناچار عمامه‌ها و کلاه‌هایشان را به طرف پیشانی پایین می‌کشیدند تا اثر داغ دیده نشود!^{۵۶} شدت خشونت سبب شده بود که مشایخ صوفیه نیز از راه تقیه خود را شافعی مذهب معرفی کنند. اما آنان در خلوت، اصل مذهب خویش را که ولایت علی ﷺ بود به نزدیکان و اشخاص مورد اعتماد ابراز می‌کردند.

در اوج خفقان، حتی امامان شیعه نیز ناگزیر از تقیه شدند و خود را معرفی نمی‌کردند، مگر به اشخاص نزدیک و مورد اعتماد. منصور عباسی (خلافت: ۱۳۶-۱۵۸ق) با خبریافتن از شهادت امام صادق ﷺ به حاکم مدینه دستور داد که تحقیق کند که اگر امام شخص معینی را وصی قرار داده است، او را دستگیر کرده و گردنش را بزند. حاکم مدینه در

پاسخ نوشت: جعفر بن محمد رضی الله عنه به پنج نفر وصیت کرده است: منصور خلیفه، محمد بن سلیمان حاکم مدینه، عبدالله پسر امام، حمیده (مادر امام موسی کاظم رضی الله عنه) و موسی (امام موسی کاظم رضی الله عنه). چون این نام‌ها به منصور رسید، گفت: راهی برای کشتن اینان نیست. ^{۵۷} به یقین امام صادق رضی الله عنه نام این چهار نفر را بر اساس تقیه نوشته بود؛ زیرا آنان شایسته امامت نبودند.

فردی از شیعیان، محرمانه به خدمت امام موسی کاظم رضی الله عنه رسید تا پرسد پس از شهادت پدر بزرگوارشان، امر امامت بر عهده کیست؟ امام خود را معرفی کردند و به آن شخص دستور دادند تا مطلب را فاش نکند. وگرنه نتیجه‌اش سربریدن است و به گلوی خود اشاره فرمود! امام همچنین گفتند به شیعیانی که رشد و استقامتشان را دریابد، به شرط کتمان، امامت ایشان را اطلاع دهد. ^{۵۸}

چگونه شیعیان تقیه نمی‌کردند، در صورتی که علمای بزرگ عامه به آنان با انواع تهمت‌ها و دورغ‌ها حمله کردند و حاکمان وقت به فتوای همان علما تشنه خون شیعیان بودند؟ ابن عبد ربّه مالکی مذهب اندلسی (متوفای ۳۲۸ق) در کتابش، *العقد فرید*، شیعیان را چنین معرفی می‌کند: «شیعیان یهود این امت‌اند و اسلام را دشمن می‌دارند. با جبرئیل دشمنی می‌کنند. می‌گویند خیانت کرده و وحی را به جای علی رضی الله عنه برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد [!؟]. شیعیان خون همه مسلمانان را حلال می‌دانند». ^{۵۹}

ابن حزم اندلسی (متوفای ۴۵۶ق) در کتابش، *الفصل فی الملل و النحل*، تهمت‌های عجیبی به شیعیان می‌زند و می‌نویسد: «شیعیان مسلمان نیستند، بلکه کفار و دروغ‌گویانی هستند که سرچشمه از یهود و نصاری گرفته‌اند. آنان نکاح نه زن را جایز می‌دانند [!؟]». ^{۶۰}

ابن تیمیه حنبلی (متوفای ۷۳۸ق)، که هم عصر علامه حلی (سلطان محمد خدابنده اولجایتو با ارشاد وی تشیع را پذیرفت) بود، در کتابش، *منهاج السنّه*، می‌نویسد:

شیعیان نماز جمعه و جماعت برپا نمی‌کنند. به زیارت بیت‌الله نمی‌روند [!؟]، بلکه حج آنان زیارت قبور می‌باشد که ثواب آن را از حج خانه خدا بالاتر می‌دانند. شیعیان سگ‌هایشان را به نام ابوبکر و عمر می‌نامند و پیوسته آنان را لعن می‌کنند؛ یعنی ابوبکر و عمر را لعن کرده‌اند [!؟]. ^{۶۱}

شهاب‌الدین تواریخی شافعی مذهب در کتابش، *بعض فضائح الروافض*، ۶۷ تهمت ناروا و خطرناک علیه شیعیان برمی‌شمرد که عبدالجلیل قزوینی در کتاب *بعض مطالب النواصب فی*

تقص بعض فضائح الروافض معروف به تقص به آنها پاسخی قاطع داده است. برخی از این تهمت‌ها چنین است:

رافضیان سجده بر لوح کنند مشابهت بت پرستان را. گویند خدا خالق همه اشیا نیست، بلکه خالق بعضی است و خود را با خدا در خلق افعال شریک دانند. رافضی به قضا و قدر ایمان ندارد. رافضی گوید تا قائم نیاید قرآن نشاید خواندن که خطا باشد. رافضی شبیه یهودیان است. یهودی سجده بر نیم روی کند و رافضی هم چنین کند. رافضی چون در نماز تکبیرة الاحرام ببندد، سه گام فرمایش نهد و این بدعت جز ایشان را نیست. رافضی چون نماز کند، دست‌ها سه بار بر زانو زند به دشمنی سه خلیفه بوبکر، عمر و عثمان. رافضی چون گریه رو به یک دست شوید. رافضی قبله را مخالفت کند و روی به سامره کند که قائم در سردابه است به سامره... . هیچ رافضی علم دین نخواند و گرد علم دین نگردد. پاهایشان سیاه باشد؛ زیرا از گرمابه تا گرمابه پاها را بشویند. سیمای مسلمان نور باشد؛ پیشانی رافضیان سیاه باشد. هرگز امر به معروف و نهی از منکر نکنند. رافضی گورها پرستد و گوید این علوی است. گورخانه می‌نگارد. حج کعبه را رها کنند و به زیارت طوس [مشهد] شوند و گویند آن زیارت به هفتاد حج انگاشته است. رافضیان در عزاداری عاشورا، زن و مرد به هم شوند و عشرت کنند و مردان، زنان را آراسته کنند.^{۶۲}

کسروی پس از ذکر نوشته ابن بزّاز (مذهب شیخ صفی‌الدین مذهب جعفری علیه السلام بود؛ اما به خاطر تقیه، مذهب واقعی خود را به کسی غیر از مریدان نزدیک بیان نمی‌داشت) می‌نویسد: «ابن بزّاز می‌گوید زمان شیخ صفی، زمان تقیه می‌بوده، و شیخ نمی‌توانست جعفری بودن خود را آشکار گرداند. پس ابن بزّاز که نزدیک به همان زمان شیخ می‌بود، چگونه توانست این جمله‌ها را با این آشکاری نویسد؟»^{۶۳}

بنابراین، چون ابن بزّاز توانسته است جعفری بودن شیخ را در کتابش بنویسد، زمان شیخ لزومی به تقیه نبود و اگر شیخ مذهب شیعی داشت، آشکارا ابراز می‌کرد. در نقد این نظر کسروی، افزون بر یادآوری مطالب پیش گفته، در مورد ضرورت تقیه مشایخ صوفیه شیعی و مریدانشان می‌افزاییم:

در هیچ منبعی نیامده است که نوشته خصوصی ابن بزّاز درباره اصل مذهب شیخ صفی‌الدین در معرض دید و قرائت همگان قرار می‌گرفت؛ یعنی ابن بزّاز نیز مانند هر فرد دیگری می‌توانست واقعیت‌های هر چند تلخ دوره خود را در کتاب خصوصی‌اش بنویسد و به کسی هم نشان ندهد. اگر نوشته ابن بزّاز را دیگران مطالعه می‌کردند یا برای افرادی می‌خواندند، به یقین آنان افراد خودی و از حلقه مریدان طریقت صوفیانه صفوی بوده‌اند.

رونویسی مکرر از کتاب ابن‌بزاز، صفوة‌الصفاء، پس از حاکمیت سلسله صفویه صورت گرفته است. در این زمان، نیازی به رعایت تقیه نبود و شیعیان به راحتی می‌توانستند واقعیت‌هایی را که در پیش کتمان می‌کردند، آشکار کنند.

سروده‌های شیخ‌صافی‌الدین

در کتاب سلسله‌النسب صفویه، دوبیتی‌هایی از شیخ‌صافی‌الدین به زبان آذری (زبانی که در بیشتر مناطق آذربایجان، احتمالاً تا قرن هفتم هجری قابل تکلم و فهم بود. با ترکی امروزی آذربایجان اشتباه نشود) نقل شده است. آذری بودن و سروده شدن آنها توسط شیخ‌صافی مورد پذیرش کسروی است.^{۶۴} در یکی از دوبیتی‌ها چنین می‌خوانیم:

بشتو بر آمریم حاجت روا بور دلم زنده به نام مصطفی بور
اهرا دواربور بوردام بوپارسر هر دو دستم به دامن مرتضی بور

نویسنده کتاب سلسله‌النسب صفویه، شیخ‌حسین پیرزاده زاهدی، دوبیتی را پس از نقل چنین معنا کرده است:

چون به درگاه تو [خطاب به شیخ زاهد است] که استاد کاملی، ملتجی شدم و پناه آوردم،
کل حاجت‌های من روا شد و از یمن توجه تو دلم زنده به نام حضرت مصطفی شد. فردا
که روز محشر است، از من که سؤال اعمال کنند، دست التجای من به دامن حضرت علی
مرتضی علیه‌التحیه و الننا و آل محبتای او باشد.^{۶۵}

با این صراحتی که شیخ‌صافی دارد: «در روز قیامت با دو دستم به دامن علی مرتضی پناه خواهیم آورد»، آیا می‌توان وی را غیرشیعه دانست؟ از شیخ‌صافی در این کتاب، ۳۱ بیت شعر فارسی نیز نقل شده است.^{۶۶} در این اشعار، هیچ بیتی که به سنی بودن وی اشاره کند یا ادای احترامی به شیخین و عثمان باشد دیده نمی‌شود. در مقابل، شیخ در رباعی جذابی بسیار هوشمندانه به تشیع خود چنین اشاره می‌کند:

صاحب کرمی که صد خطا می‌بخشد خوش باش صفی که جرم ما می‌بخشد
آن را که جوی مهر علی در دل اوست هرچند گنه کند خدا می‌بخشد^{۶۷}

کسروی از سروده شدن این رباعی توسط شیخ‌صافی اظهار شگفتی می‌کند و به تلویح انتساب آن را به وی دروغ می‌شمارد!^{۶۸}

شیخ شیعی و مریدان سنی

کسروی پس از ذکر نوشته حمدالله مستوفی دربارهٔ مذهب بیشتر مردم اردبیل و اینکه مرید شیخ صفی‌الدین بوده‌اند، می‌نویسد: «پیداست که اگر شیخ سنی شافعی نبودی، مستوفی آن را به آشکار آوردی. گذشته از آنکه پیر شیعی و پیروان سنی در خور باورکردن نیست».^{۶۹}

این ادعا نیز مانند دیگر ادعاهای کسروی بر مستندات تاریخی متکی نیست. غیر از پیروی بسیاری از اهل سنت اردبیل از شیخ صفی‌الدین، نمونهٔ دومی نیز از پیروی مردم سنی مذهب از شیخی شیعی و مشهور به سیادت، در تاریخ آذربایجان دیده می‌شود.

قاضی سیدنورالله شوشتری^{۷۰} در کتاب مشهور خود، *مجالس المؤمنین*، پس از ذکر شیعه شدن بسیاری از مردم تبریز در نتیجهٔ تبلیغات و فعالیت‌های سیدحیدر تونی می‌نویسد: جمعی دیگر از اهل تبریز، که خود را مرید سیدنعمت‌الله قدس الله، روحه [ملقب به شاه‌نعمت‌الله ولی، (۷۳۰-۸۳۲ق)]. از بزرگ‌ترین عارفان شیعی امامی و سرسلسلهٔ صوفیهٔ نعمت‌اللهی [می‌دانند، به گمان آنکه سید مذهب شافعی داشته، سنی شافعی بوده‌اند].^{۷۱}

بنابراین، می‌توان به جرأت گفت که جمعی از مریدان شیخ صفی‌الدین در اردبیل «به گمان آنکه شیخ مذهب شافعی داشته، سنی شافعی بوده‌اند!» در نتیجه، الف) گمان جمعی از مردم تبریز دربارهٔ سنی مذهب بودن سیدنعمت‌الله مؤید تسنن وی نیست؛ ب) این امر را می‌توان دربارهٔ مردم اردبیل و شیخ صفی نیز صادق دانست؛ پ) در تاریخ ایران، پیروی جمعی از اهل سنت از شیخ شیعی و سید دارای پیشینه است.

نتیجه‌گیری

با توجه به دلایل متعدد ذکرشده در متن مقاله و ارائهٔ مستندات، به نظر می‌رسد که شیخ صفی‌الدین اردبیلی شخصی شیعی مذهب بوده و تشیع در خاندان او و فرزندان و فرزندزادگانش تا تشکیل دولت صفوی ریشه و پیشینه دارد. همچنین تشیع خاندان صفوی اقدامی سیاسی برای کسب مشروعیت و حمایت مردم ایران از آنان، در مقابله با تهاجم‌های سنگین و پی‌درپی عثمانیان سنی مذهب به ایران نبوده است، گرچه هنوز امکان و مجال تحقیق و تفحص در این زمینه وجود دارد و باب نقد و نظر استادان صاحب‌نظر باز است.

پی‌نوشت‌ها

۱. حسین کاظم‌زاده، *سلسله‌النسب صفویه*، ص ۱۰-۱۱.
۲. همان، ص ۱۵-۱۱.
۳. حمدالله مستوفی قزوینی، *تاریخ گزیده*، ص ۶۷۵.
۴. توکل بن اسماعیل بن بزّاز اردبیلی، *صفوة‌الصفاء*، ص ۳۴۹-۳۴۸ و ۸۸۶-۸۸۴.
۵. رشیدالدین فضل‌الله‌همدانی، *مکاتبات رشیدی*، نامه ۴۵، ص ۲۷۰-۲۶۵.
۶. نام‌های پسران خواجه و نواحی حکومتی‌شان در مقدمه کتاب معروف وی، *جامع‌التواریخ*، ص ۲۴ - ۱۹ آمده است.
۷. همان، *مکاتبات رشیدی*، نامه ۴۹، ص ۳۱۱-۳۰۸.
۸. دانشگاه کمبریج، *تاریخ ایران دوره صفویان*، ترجمه یعقوب آژند، ص ۱۰.
۹. خوبرویی و سفیدی رنگ انسان، زیبایی، جمال، خوشگلی، لغت نامه دهخدا: ذیل صباحت.
۱۰. ابن‌بزاز اردبیلی، *صفوة‌الصفاء*، ص ۱۰۴.
۱۱. پوشش پشمینه که درویشان پوشند و از نم‌می‌مالیدند.
۱۲. همان، ص ۱۰۷.
۱۳. همان، ص ۹۵۵.
۱۴. همان، ص ۱۰۲۴.
۱۵. علی‌اکبر دهخدا، *لغت‌نامه دهخدا*، ذیل صوفیه، به صورت خلاصه.
۱۶. سرجان مالکوم، *تاریخ ایران*، ترجمه اسماعیل حیرت، ج ۱، ص ۲۵۰؛ سرپرسی سایکس، *تاریخ ایران*، ترجمه فخرداعی گیلانی، ج ۲، ص ۲۲۶؛ عباس اقبال، *تاریخ مغول*، ص ۵۰۸.
۱۷. حسین کاظم‌زاده، *سلسله‌النسب صفویه*، ص ۱۰؛ راجر سیوری، *ایران عصر صفویه*، ترجمه احمد صبا، ص ۳.
۱۸. ابوالقاسم طاهری، *تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس*، ص ۱۳۳؛ مهدی فرهنگی منفرد، *مهاجرت علمای شیعه از جیل عامل به ایران در عصر صفوی*، ص ۴۰-۳۹.
۱۹. دانشگاه کمبریج، *تاریخ ایران دوره صفویان*، ص ۱۷؛ میشل مزاولی، *پیدایش دولت صفوی*، ترجمه یعقوب آژند، ص ۱۲۲.
۲۰. احمد کسروی، *شیخ صفی و تبارش*، ص ۴۰، ۲۲، ۱۰ و ۷۹.
۲۱. پیکولوسکایا و دیگران، *تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم میلادی*، ترجمه کریم کشاورز، ص ۴۷۱.
۲۲. جی.آ. بویل، *تاریخ ایران کمبریج از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان* (جلد پنجم تاریخ ایران کمبریج)، ترجمه حسن انوشه، ص ۵۱۹.
۲۳. آن لمبتون، *دولت و حکومت در اسلام*، ترجمه عباس صالحی و محمد مهدی فقیهی، ص ۴۲۵.
۲۴. لارنس لاکهارت، *انقراض سلسله صفویه*، ترجمه مصطفی قلی عماد، ص ۱۵.
۲۵. کامل مصطفی الشیبی، *تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری*، ترجمه علیرضا ذکاوتی، ص ۳۷۴.

۲۶. ایلیا پاولویچ پتروشفسکی، *اسلام در ایران*، ترجمه کریم کشاورز، ص ۳۸۵.
۲۷. جین گارثویت، *سیری در تاریخ سیاسی ایران از شاهنشاهی هخامنشی تا کنون*، ترجمه غلامرضا علی بابایی، ص ۲۹۵.
۲۸. شیخ عطار نیشابوری، *تذکرة الاولیاء*، تصحیح نیکلسون، مقدمه مصحح، ص ۵۵.
۲۹. حسین کاظم‌زاده، *سلسله‌النسب صفویه*، ص ۱۰.
۳۰. دانشگاه کمبریج، *تاریخ ایران دوره صفویان*، ص ۱۳. اصل نزدیکی مذهب شافعی، از مذاهب چهارگانه اهل تسنن، به مذهب تشیع مربوط به بنیان‌گذار آن، یعنی محمدبن ادریس (۱۵۰-۲۰۴ق) است که نسبش به حضرت عبدالمطلب، پدر بزرگ رسول خدا ﷺ می‌رسد. وی علاقه بسیاری به علی ﷺ داشت و فضایل حضرت را نقل می‌کرد. ابن ندیم، مورخ معروف (متوفای ۳۸۰ق)، در مورد محمدبن ادریس و علاقه‌اش به علی ﷺ می‌نویسد: ابو عبدالله محمدبن ادریس، متوفای ۲۰۴ هجری، در مصر از فرزندان شافع بن سائب بن عبید بن عبد زید بن هاشم بن عبدالمطلب بن عبد مناف است... شافعی در تشیع شدتی نشان می‌داد. روزی شخصی از او سؤالی کرد. او نیز پاسخی داد. آن شخص گفت: این پاسخ تو برخلاف گفته علی بن ابوطالب است. شافعی به وی گفت: اگر ثابت کنی که علی بن ابوطالب چنین گفته است، من صورتم را بر خاک می‌گذارم و اعتراف به خطای خود می‌کنم و از گفته خود به گفته او [علی ﷺ] باز می‌گردم. نیز روزی به مجلسی درآمد که برخی طالبیان در آن مجلس بودند و گفت: من در مجلسی که یک نفر از آنان حضور داشته باشد سخن نمی‌گویم؛ زیرا سخن‌گویی شایسته آنان است و ریاست و فضل برای آنهاست (ابن ندیم، *الفهرست*، ص ۳۸۶). امام شافعی ابیاتی سرود که مضمون آنها چنین است: به من گفتند رافضی شدی. نه چنین است؛ ولی من بی شک بهترین امام و بهترین هادی را دوست دارم. اگر معنی رفض دوست داشتن وصی پیغمبر است، پس من رافضی‌تر از همه مردمم؛ اما علت اینکه بسیاری شیعیان خود را سنی شافعی نشان می‌دادند، نتیجه شدت خفقان و فشاری بود که حاکمان غیرشیعه و عالمان متعصب عامه بر آنان می‌آوردند؛ پس ناچار مذهب خود را پنهان می‌داشتند، و چون در مذهب شافعی اعلام دوستی با اهل بیت رسول خدا ﷺ خصوصاً علی ﷺ - به تبعیت از پیشوایشان محمدبن ادریس - منع چندانی نداشت، به آن مذهب می‌گرویدند یا به آن تظاهر می‌کردند.
۳۱. خانابایا مشار در کتاب مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی (بی‌جا، چاپخانه رنگین، ۱۳۴۰، ج ۱، ص ۴۳۹-۴۴۶) از حدود ۷۵ کتاب کسروی نام می‌برد. هوشنگ اتحاد در کتاب پژوهشگران معاصر (تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۷۸، ج ۴) در قسمت شرح حال احمد کسروی آثار وی را ۱۰۵ عنوان معرفی می‌کند. امام خمینی ﷺ در کتاب تفسیر سوره حمد (تهران، پیام آزادی، بی‌تا، ص ۱۲۳) درباره کسروی می‌فرماید: «کسروی یک آدمی بود تاریخ‌نویس. اطلاعات تاریخی‌اش هم خوب بود. قلمش هم خوب بود؛ اما غرور پیدا کرد. رسید به آنجا که گفت من هم پیغمبرم! همه ادعیه را هم کنار گذاشت. پیغمبری را پایین آورد تا حد خودش. نمی‌توانست برسد به بالا، او را آورده بود پایین!» مرحوم آیت‌الله عبدالله مجتهدی که دوره جوانی و سکونت احمد کسروی را در شهر تبریز از نزدیک دیده بود، در خاطراتش نکته‌هایی خواندنی از تحصیل، تدریس، افکار و اعمال کسروی آورده است. ر.ک: عبدالله مجتهدی، *خاطرات آیت الله عبدالله مجتهدی*؛ ص ۲۰۲-۱۹۳.

۳۲. احمد کسروی، در پیرامون ادبیات، ص ۱۸۵.
۳۳. مرحوم سلطان‌الواعظین شیرازی می‌نویسد: «بارها به کسروی پیام فرستادم که رودررو بحث و مناظره نمایم تا اشکالات رفع گردد و او قبول ننمود!» شبهای پیشاور، ص ۵۷. کسروی خود به درخواست مکرر علما جهت مباحثه حضوری و نپذیرفتن این درخواست‌ها اشاره کرده است. احمد کسروی، شیعیگری، ص ۲۵. به حتم می‌دانست که در مناظره و مباحثه حضوری خود را خواهد باخت!
۳۴. ابن‌بزاز، صفوة الصفا، مقدمه مصحح، ص ۲۳؛ مزای، پیدایش دولت صفوی، ص ۱۲۲.
۳۵. کسروی، شیخ صفی و تبارش، ص ۲۱؛ کسروی، آذری یا زبان باستانی آذربایجان، ۲۵۳۵، ص ۴۱.
۳۶. میشل مزای، پیدایش دولت صفوی، ص ۱۷۱.
۳۷. ابن‌بزاز، صفوة الصفا، مقدمه مصحح، ص ۳۰-۲۳.
۳۸. همان، ص ۱۲۴۴-۱۱۹۶.
۳۹. احمد کسروی، شیخ صفی و تبارش، ص ۲۱.
۴۰. ابن‌بزاز، صفوة الصفا، ص ۷۴۲.
۴۱. جی.آ. بویل، تاریخ ایران کمبریج از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان، ص ۵۱۷.
۴۲. محمدعلی مدرس، ریحانة الادب، ج ۴، ص ۴۶۵.
۴۳. دانشگاه کمبریج، تاریخ ایران دوره صفویان، ص ۳۳۶-۳۳۷.
۴۴. همان، ص ۳۴۲.
۴۵. حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۲۸.
۴۶. براون، ادوارد، تاریخ ادبی ایران، ترجمه علی اصغر حکمت، ج ۴، ص ۱۴۱-۱۴۰. براون در مجموع ۲۳ منبع مورد استفاده مستوفی را نام می‌برد.
۴۷. حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۲۷-۱۲۴.
۴۸. همان، ص ۱۲۸.
۴۹. حمدالله مستوفی: تاریخ گزیده، ص ۶۷۵.
۵۰. مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۲۶.
۵۱. ابن‌بزاز، صفوة الصفا، ص ۷۱.
۵۲. مزای، پیدایش دولت صفوی، ص ۱۲۵.
۵۳. ابن‌بزاز، صفوة الصفا، بخش ملحقات، ص ۱۲۳۲-۱۲۳۱.
۵۴. همان، ص ۸۸۱ و ۱۲۳۱.
۵۵. ابن‌تیمیه، منهاج السنه، ج ۱، ص ۱۳۰-۱۲۸.
۵۶. زکریابن محمود قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد، متن عربی، ص ۴۰۲؛ به نقل از: علی‌اصغر فقیهی، آل‌بویه، ص ۴۵۵. کتاب زکریا قزوینی را عبدالرحمن شرفکندی ترجمه کرده است (تهران، اندیشه جوان، ۱۳۶۶)؛ اما مترجم اقدام رضی‌الدین احمدابن اسماعیل را به قدری سیاه، سنگین، دفاع ناشدنی و نقل ناشدنی یافته، که این فراز را در ترجمه خود نیاورده است! آیا ننگ با رنگ (سانسور) پاک می‌شود؟

۵۷. محمدبن یعقوب کلینی، *اصول کافی*، ترجمه سیدجواد مصطفوی، ج ۲، ص ۸۷-۸۶.
۵۸. همان، ص ۱۶۳-۱۶۲.
۵۹. احمدبن محمدبن عبد ربه، *العقد الفريد*، تحقیق محمد سعید العریان، قم ج ۱، ص ۲۶۹.
۶۰. ابن حزم، *الفصل فی الملل والنحل*، ج ۴، ص ۱۸۲؛ به نقل از سلطان الواعظین شیرازی، *شبهای پیشاور*، ص ۳۳۴.
۶۱. ابن تیمیه، *منهاج السنه*، ج ۱، ص ۱۱ و ۱۳۱؛ به نقل از *شبهای پیشاور*، ص ۳۳۵ و ۳۴۳.
۶۲. عبدالجلیل قزوینی، *نقض بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض*، ص ۶۴۰-۵۸۰.
۶۳. کسروی، *شیخ صفی و تبارش*، ص ۲۴-۲۳.
۶۴. کسروی، *آذری یا زبان باستانی آذربایجان*، ص ۴۱.
۶۵. حسین کاظم زاده، *سلسله‌النسب صفویه*، ص ۳۱.
۶۶. همان، ص ۳۳-۳۵.
۶۷. همان، ص ۳۵.
۶۸. کسروی، *شیخ صفی و تبارش*، ص ۸۳.
۶۹. همان، ص ۸۰.
۷۰. قاضی سیدنورالله شوشتری، متولد سال ۹۵۶ق، پس از سفر به هند و اقامت در آن کشور، از سوی اکبر شاه به سمت قاضی لاهور منصوب شد. با اینکه مجتهدی شیعی بود، با توجه به اوضاع مذهبی هند، براساس یکی از مذاهب چهارگانه سنی (شافعی، حنبلی، مالکی و حنفی) فتوا می‌داد. با مرگ اکبرشاه و جانشینی پسرش جهانگیر که در مذهب سنت تعصب داشت، علمای عامه با گماردن فردی نفوذی، نوشته‌های قاضی نورالله را که در آنها از اصول شیعه دفاع کرده بود به دست آوردند و از پادشاه اجازه قتل او را گرفتند. به فتوا و دستور آنان چندان با شلاق تیغ‌دار بر بدن او کوفتند که در هفتاد سالگی به تاریخ ۱۰۱۹ق شهید شد و در آگره هند دفن گردید.
۷۱. قاضی نورالله شوشتری، *مجالس المؤمنین*، ج ۱، ص ۸۲.

منابع

- ابن‌الندیم، *الفهرست*، ترجمه محمدرضا تجدد، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۶.
- ابن‌بزآز اردبیلی، توکل بن اسماعیل: *صفوة الصفأ*، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، زریاب، ۱۳۷۶.
- ابن‌عبدربه، احمد بن محمد، *العقد الفريد*، تحقیق محمدسعید العریان، قم، دارالفکر، بی تاریخ.
- اقبال، عباس، *تاریخ مغول*، تهران، امیر کبیر، ۱۳۴۷.
- براون، ادوارد، *تاریخ ادبی ایران*، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر، ۲۵۳۷.
- بویل، جی.آ، *تاریخ ایران کمبریج از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان* (جلد پنجم تاریخ ایران کمبریج)، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۶.
- پطروشفسکی، ایلیا پاولویچ، *اسلام در ایران*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام، ۱۳۵۴.
- پیکولوسکایا و دیگران، *تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم میلادی*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام، ۱۳۶۳.
- دانشگاه کمبریج، *تاریخ ایران دوره صفویان*، ترجمه یعقوب آژند، تهران، جامی، ۱۳۸۰.
- دهخدا، علی‌اکبر، *لغت نامه*، تهران، مؤسسه لغت نامه دهخدا، ۱۳۶۴.
- سایکس، سرپرسی، *تاریخ ایران*، ترجمه فخرداعی گیلانی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- سیوری، راجر، *ایران عصر صفویه*، ترجمه احمد صبا، تهران، کتاب تهران، ۱۳۶۲.
- شوشتری، قاضی نورالله: *مجالس المؤمنین*، تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۵۴.
- الشیبی، کامل مصطفی، *تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری*، ترجمه علیرضا ذکاوتی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۰.
- سلطان الواعظین، *شبهای پیشاور*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۸.
- طاهری، ابوالقاسم، *تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس*، تهران، جیبی، ۱۳۴۹.
- فرهانی منفرد، مهدی، *مهاجرت علمای شیعه از جبل عامل به ایران در عصر صفوی*، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۷.
- فضل‌الله همدانی، رشیدالدین، *مکاتبات رشیدی*، تصحیح دکتر محمد شفیع، لاهور (پاکستان)، ۱۹۴۵/۱۳۶۴ق.
- فقیهی، علی‌اصغر، *آل بویه*، تهران، صبا، ۱۳۶۵.
- قزوینی، زکریابن محمود، *آثار البلاد و اخبار العباد*، ترجمه عبد الرحمن شرفکندی، تهران، اندیشه جوان، ۱۳۶۶.
- قزوینی، عبدالجلیل، *نقض بعض مطالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض*، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸.
- کاظم‌زاده، حسین، *۵ اثر ارزنده از انتشارات ایرانشهر: سلسله‌النسب صفویه*، تهران، اقبال، ۲۵۳۶.
- کسروی، احمد، *شیخ‌صافی و تبارش*، تهران، فردوسی، ۱۳۷۹.
- ____، *در پیرامون ادبیات*، تبریز، احیاء، بی تاریخ.
- ____، *شیعیگری*، بی جا، بی نام، بی تاریخ.
- ____، *آذری یا زبان باستانی آذربایجان*، تهران، نشر و پخش کتاب، ۲۵۳۵.

کلینی، محمدبن یعقوب، *اصول کافی*، ترجمه سیدجواد مصطفوی، تهران، نشر فرهنگ اهل البیت، بی تا.
 گارثویت، جین، *سیری در تاریخ سیاسی ایران از شاهنشاهی هخامنشی تا کنون*، ترجمه غلامرضاعلی بابایی، تهران، اختران، ۱۳۸۵.

لاکهارت، لارنس، *انقراض سلسه صفویه*، ترجمه مصطفی قلی عماد، تهران، مروارید، ۱۳۶۴.
 لمبتون، آن. کی. اس، *دولت و حکومت در اسلام*، ترجمه عباس صالحی و محمد مهدی فقیهی، تهران، عروج، ۱۳۸۰.

مالکوم، سرجان، *تاریخ ایران*، ترجمه اسماعیل حیرت، به کوشش مرتضی سیفی، تهران، یساولی، ۱۳۶۲.
 مجتهدی، عبدالله، *خاطرات آیت الله عبدالله مجتهدی*، به کوشش رسول جعفریان، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر، ۱۳۸۱.

مدرس، محمدعلی، *ریحانة الادب*، تهران، کتابفروشی خیام، بی تا.
 مزاوی، میشل، *پیدایش دولت صفوی*، ترجمه یعقوب آژند، تهران، گستره، ۱۳۶۳.
 مستوفی قزوینی، حمدالله، *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۲.
 مستوفی قزوینی، حمدالله: *نزهة القلوب*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، طهوری، ۱۳۳۶.
 مشار، خانابا، *مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی*، بی جا، چاپخانه رنگین، ۱۳۴۰.
 نیشابوری، شیخ عطار، *تذکرة الاولیاء*، تصحیح نیکلسون، تهران، اساطیر، ۱۳۸۳.